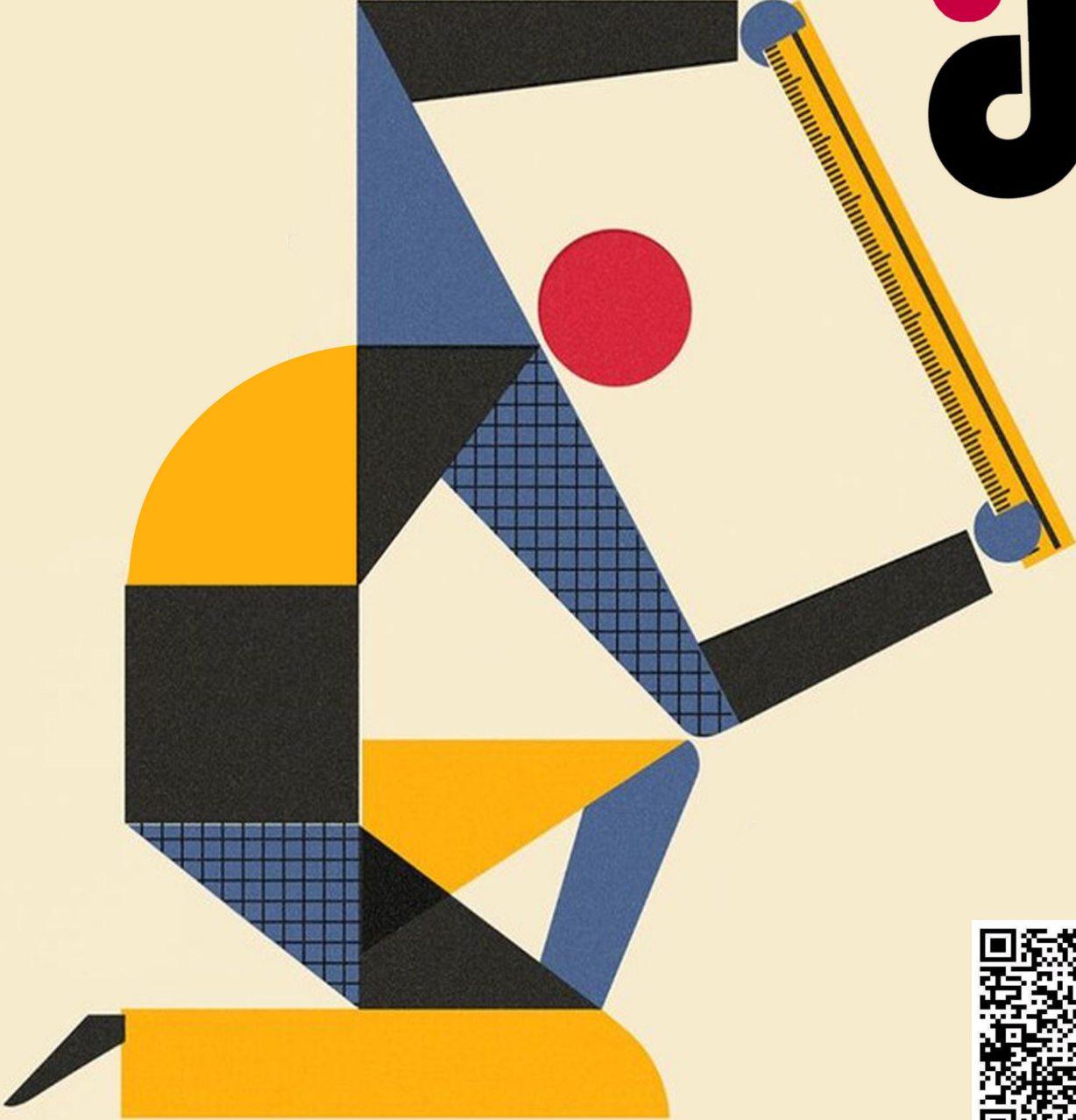


نشریه‌ی دانشجویی چند زبانه‌ی ID شماره مجوز: ۱۴۰۰۲۶۹۸
سال سوم، شماره چهارم، بهار ۱۴۰۲

۲۰۲۳

د





میدان دانشگاه



ثنا تمجیدی



از همان روز اول دانشگاه که چمدان به دست و گشنه و تشنه به دنبال اداره رفاه و بعد هم خوابگاه و بعدتر هم سوئیت ۳۰۴ می‌گشتم، شستم خبردار شد که برای ادامه زندگی در دانشگاه، باید مسلط شد به فرهنگ لغت دانشجویی و البته قوانین نانوشته دانشجویی، با وجود اینکه هرگز ثبت رسمی نشده‌اند اما از منشور خدایامرز کوروش هم رسمی‌تر است!

قانون طلایی شماره یک: حال و هوای جزوه‌های ریخته کف سالن و شنیدن صدای سخن عشق رو از سر مبارک بیرون بفرمایین.

قانون شماره دو: استاد که نام ماندگار شما رو فرمودن نفرمایید «حاضر»!

قانون شماره سه: دست از نوشتن جزوه‌های رنگی بردارین. با یه خودکار بیک آبی سر و ته قضیه رو هم بیارین.

قانون شماره چهار: هر روز سه وعده نقشه دانشگاه و ایضاً آدرس کلاس‌های دانشکده‌تون رو مرور کنین که حادثه خبر نمیکنه. (مقصود از حادثه در اینجا مفقود شدن دانشجویست)



برش کتاب

سعیده خردمند

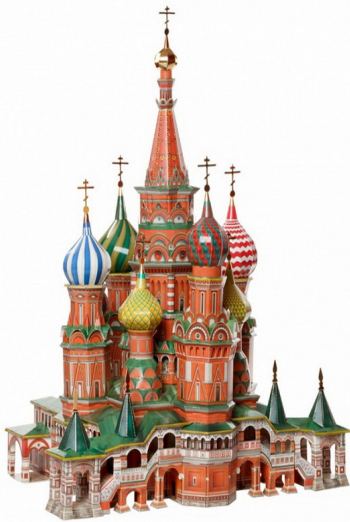
ID

ممکن است کسی بگوید چه مانعی دارد که ما براساس وجدان انسان که از کارهای اخلاقی لذت می‌برد، ولو اینکه خدایی در کار نباشد، معنویت را برقرار کنیم. مثلاً انسان از زیبایی لذت می‌برد، بدون اینکه هیچ منفعت مادی داشته باشد که به حال جسمش مفید باشد اصولاً اگر انسان فقط به خاطر لذت ولو لذت معنوی، کاری بکند فقط تا مرز کشته شدن است تا مرز زندان رفتن های متوالی است. یعنی این‌ها (امور اخلاقی مانند زیبا دوستی در این حدود به شکل امور فتنی و فانتزی درست است، اما به شکل نیازهای عمیق بشری که در مکتب لازم است تا افراد پایبند به مکتب به خاطر این ارزش های معنوی «پاکبازی» و «سربازی» کنند صحیح نیست؛ چنان که در دنیا هیچ کس حاضر نیست به خاطر بقا و دوام گل‌های خانه اش خود را به کشتن دهد، زیرا گل را برای استفاده و لذت خود از آن می‌خواهد. نه بر عکس یا مثلاً در مورد کمک کردن اگر این طور فکر کند که چون در هنگام کمک کردن از آن لذت می‌برم به خاطر آن لذت این کار را می‌کنم و پایبند بودنش به اخلاق همین اندازه، باشد هرگز خود را برای چنین لذتی به کشتن نمی‌دهد، زیرا معنا ندارد پس درست است که انسان در عمق وجدان خود از کارهای خیر و عمومی لذت می‌برد، اما این مقدار وجدان برای پایه و مایه یک مکتب قرار گرفتن کافی نیست یعنی نیاز مکتب به ایمان به معنویات در یک حد خیلی بالاتر و بهتری است.

نویسنده: شهید مطهری

اثر: هدف زندگی





روسی فارسی



فاطمه صفار

ID

«چمدان»؛ به ظاهر دخیل اما اصیل!

به عنوان دانشجوی ترم آخر زبان روسی، در طول دوران تحصیل، همیشه به مبحث واژگان دخیل (وام) واژه ها) خیلی علاقه مند بودم و اینکه کدام کلمات فارسی از روسی گرفته شده و یا کدام کلمات از فارسی وارد روسی شده برایم جذاب بود. چمدان (که عنوان این متن هست) یکی از این واژه‌هاست. این واژه، به ظاهر از کلمه روسی **ЧЕМОДАН** (چیمادان) گرفته شده است اما پس از بررسی ریشه‌شناختی مشخص شده که در اصل، این واژه از واژه فارسی «جامه دان» که متشکل از جامه (به معنای لباس) و دان (به معنای جای نگهداری لباس) است که به واسطه زبان تاتاری به زبان روسی وارد شده و پس از گرفتن رنگ و بوی بیگانه، مجدد به زبان فارسی برگشته است. + واژه‌های دیگری هم که از زبان روسی به زبان ما وارد شده و ریشه روسی دارد به صورت زیر است: **самовар** سماور: از واژه روسی (ساموار) گرفته شده که مرکب از دو واژه **сам** (سام در روسی به معنای خود) و **вар** (وار در روسی به معنای جوش) است. استکان: برگرفته از واژه روسی **стакан** (استاکان) زاپاس: برگرفته از واژه روسی **запас** (زاپاس) که به معنای ذخیره و اندوخته می باشد. شنل: از واژه روسی **шинель** (شینیل) گرفته شده است. پیراشکی: از واژه روسی **пирожок** (پیراژوک) گرفته شده و شکل جمع واژه روسی یعنی **пирожки** (پیراژکی)، در زبان فارسی به معنای مفرد به کار رفته است.

قانون شماره پنج: از دوهزار و سیصد و هشت قانون دانشجویی: قبل از ساعت ۱۲ شب غذاتون رو از بیرون سفارش بدین که اگه بعد از اون باشه باید هشت برگ برای احراز هویت، امضا و انگشت بزنین که آقایون و خانومای مسئولین دانشگاه، اینجانب یک عدد پیتزای قارچ و گوشت از رستوران ایکس سفارش دادم. (البته که خدایی نکرده به مسئولین دانشگاه بر نخوره که در دنیا و آخرت شرمنده شون میشیم). چند نکته هم خیلی زیرپوستی اشاره کنم که:

۱) کذاب کیست؟

فامیل، دوست و آشنای گرمی که می‌فرمایند: سختیش فقط کنکوره. بقیه‌ش میفتی تو سرایشی. ۲) لوکیشن‌های دانشگاه رو در چهار فصل سال از دست ندین؛ خوراک پست‌های اینستاگرامی.

۳) هنگام ارائه‌های کلاسی تمام سعی خودتون رو به کار ببندید که با رفقاتون چشم تو چشم نشین.

۴) هر اتفاقی تو این دوران براتون افتاد، حتی اگه صاعقه زد بهتون، لبخند ملیح بزنین و بگین اشکال نداره خاطره میشه. (یادتون نره که همیشه بهترین دفاع حمله ست!)

خب تا درودی دیگر بدرود!



сухарь سوخاری: از واژه روسی (سوخار) به معنای نوعی نان برشته گرفته شده و در زبان فارسی شکل جمع آن یعنی **сухари** (سوخاری) به کار رفته است. **бочка** بشکه: از واژه روسی (بُچکا) گرفته شده است. و بسیاری واژه‌های دیگر. ورود وام‌واژه‌ها باعث توانمندی و غنای زبان می شود و حالا جزئی از واژه‌های فارسی هستند و حتی ساختن کلمات جدید نمی‌تواند دقیقاً همان معنا را برساند، برای مثال اگر بخواهید برای واژه‌های سماور، استکان، چای و... معادل بسازید چه واژه‌هایی خواهید ساخت که جانشین درستی برای این کلمات شوند؟ دانستن این واژگان به این خاطر مفید است که بدانیم سیل لغات ورودی به اقیانوس واژگان زبان فارسی بی‌وقفه است و نه میتوان از ورود آن جلوگیری کرد و نه جلوگیری از آن امری معقول است؛ بلکه فقط لازم است بدانیم این لغات فارسی نیستند؛ به عبارت دیگر باید در نظر بگیریم که واژگان زبان فارسی دقیقاً مانند لوازم منزل ما هستند در این صورت باید بدانیم که کدامیک از این لوازم شخصی است و کدام عاریتی. در غیر این صورت صاحب خوبی برای اموالمان نخواهیم بود!

دیدار رهبری با دانشجویان



ساره زلفی‌زاده

ID

رهبر معظم انقلاب اسلامی عصر روز بیست نهم فروردین ماه ۱۴۰۲ با بیش از هزار نفر از اعضای تشکل‌ها و فعالان مختلف دانشجویی، دانشجو و فعالیت‌ها و مطالبات دانشجویی را یک فرصت و ارزش برای کشور خواندند و با اشاره به راهبرد دشمن برای بدبین کردن ملت ایران به خود و توانایی‌های خود، گفتند: «برخلاف خواست دشمن، جامعه دانشجویی باید ایجاد تحول در ذهن و واقعیت جامعه ایران و سپس ایجاد تحول در ذهن و واقعیت جهان را در افق بلندمدت نگاه و تلاش‌های خود قرار دهد.» حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ماه رمضان را بهار معنویت و عبادت دانستند و گفتند: «جوانی هم بهار عمر است؛ بنابراین رمضان برای جوانان بهار در بهار است که این دوگانه زیبا در دفاع مقدس هم وجود داشت. یعنی زمینه و فرصت عروج و تعالی برای همه رزمندگان فراهم بود اما جوانان رزمنده به علت فرصت جوانی، از فرصت تعالی و عروج، بیشترین بهره را بردند و چنان اوج گرفتند که امام راحل با عمری سلوک و عرفان به آنان غبطه می‌خورد.» ایشان با تأکید مجدد بر ضرورت استحکام مبانی زیربنایی معرفتی دانشجو و مجموعه‌های دانشجویی افزودند: «در این صورت دل جوان محکم، گامش استوار و حرکتش مستمر و خستگی‌ناپذیر خواهد شد. بنابراین جوانان دانشجو باید با استفاده از قرآن، نهج‌البلاغه و کتاب‌های اندیشمندانی همچون «مطهری»، «بهشتی» و «مصباح» روی مسائل معرفتی کار

و مطالعه و تأمل و تدبیر کنند.» رهبر انقلاب عدالت را یکی از مبانی معرفتی دانستند و گفتند: مصداق مهم عدالت، رفع نابرابری است اما گستره وسیع عدالت از ذهن و قلب و عقیده و قضاوت‌های شخصی شروع می‌شود و به مبارزه با استکبار برای عدالت بین‌المللی

کشیده می‌شود که متأسفانه برخی‌ها با شعار عدالت‌طلبی، مبارزه با ظالمان جهانی را مصداق عدالت‌خواهی نمی‌دانند.»

ایشان درباره آزادی

به عنوان یکی

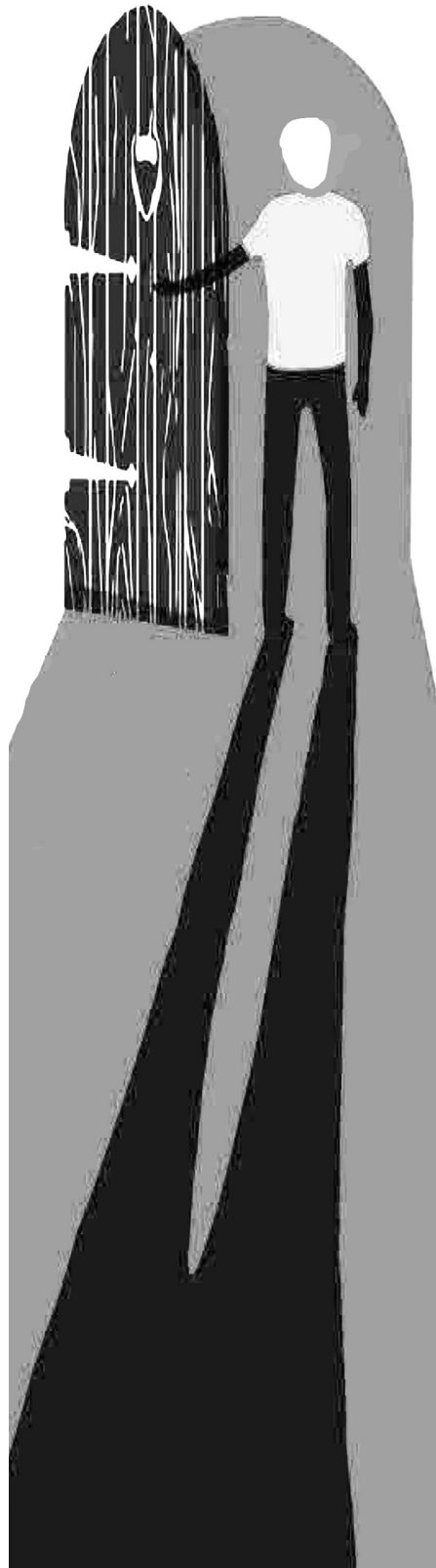
دیگر از مبانی معرفتی

گفتند: «در نگاه اسلام،

«رهایی از چارچوب و خواسته‌های مادی» مهمترین بخش مقوله آزادی است که راه را برای پیشرفت و تعالی و آزادی از بند جمود و تحجر و عصبیت و ارتجاع و ابرقدرت‌ها و دیکتاتورها و دیگر قیود هموار می‌کند.» مقام معظم رهبری درباره یکی دیگر از مبانی مهم فکری و دینی یعنی «انتظار فرج» هم گفتند: انتظار فرج یعنی باور اینکه همه نقص‌ها و سختی‌ها با کار و تلاش و توکل قابل برطرف شدن است. ایشان در همین زمینه افزودند: «خداوند در قرآن، غلبه حق و پیروزی مستضعفین را قانون قطعی خود می‌داند و این وعده صادق را ما در پیروزی انقلاب و مقابله پیروز با همه مستکبران عالم و دشمنان ایران در جنگ تحمیلی دیدیم.»

بیان آفات فعالیت‌های دانشجویی بخش دیگری از سخنان رهبر انقلاب در این دیدار بود. ایشان دو قطبی‌سازی در جامعه دانشجویی و کشور، نگاه غیرواقع‌بینانه و مطالبات بدون ارائه راه‌حل علمی و عملی را از جمله آفات فعالیت‌های دانشجویی برشمردند و با اشاره به سخنان یکی از دانشجویان گفتند: «برخلاف آنچه بیان شد

که «باید از روز اول درباره مسائل مختلف رفراندوم برگزار می‌کردیم تا حساسیت به وجود نیاید»، مسائل مختلف کشور قابل رفراندوم نیست؛ زیرا هر رفراندوم ۶ ماه همه

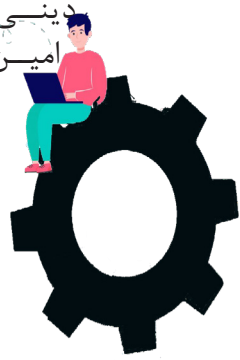




کشور را درگیر می‌کند. ضمن اینکه در کجای دنیا برای همه مسائل رفراندوم برگزار می‌کنند؟» رهبر انقلاب، شتابزدگی، دیدن و تمرکز بر نقاط منفی و بی‌توجهی به نقاط روشن، تندخویی، تبدیل مشکلات محلی به مشکلات ملی، فعالیت به قصد دیده‌شدن، و غرق شدن در فضای مجازی را از دیگر آفات فعالیت‌های دانشجویی دانستند و افزودند: فضای مجازی به هر حال یک واقعیت است اما برخی‌ها از فضای مجازی سیل‌وار خبر و مطلب و تحلیل می‌پذیرند در حالیکه باید تلاش کنند در این فضا و شبکه‌های اجتماعی خبر و تحلیل صحیح نشر دهند. رهبر انقلاب عنوان

«دانشجو» را همنشین با عناوینی همچون دانش‌طلبی، جوانی، پر تحرکی، نوظلبی و نوزایی و احساسات انسان‌دوستانه مانند دشمنی با فساد و بی‌عدالتی خواندند اما گفتند: «برای دانشجو از همه اینها مهمتر، برخورداری از یک زیربنای فکری است که باید آن را مستحکم کنید که این استحکام بخشی هم به معنی تعطیل کردن فعالیت‌های دیگر و اشتغال صرف به فکر و مطالعه نیست بلکه باید همزمان با فعالیت دانشجویی، با منابع دینی، انس و با متفکران امین و عمیق ارتباط پیدا کنید.»

ایشان راهبرد به‌روز دشمن در قبال ملت ایران



را «بدبین کردن به خود» خواندند و با نفی این ادعا که ناامیدی منشأ غالباً داخلی دارد، در بیان مصادیقی از راهبرد بدبین‌سازی گفتند: دانشجوی پر انگیزه را استاد یا فرد بی‌تعهدی ناامید و بدبین می‌کند که به او می‌گوید «با وجود این مشکلات با چه دل خوشی اینجا مانده‌ای و درس می‌خوانی؟ کشور را رها کن



و برو.» و رهبر انقلاب پاسخ را افزودند: «البته پاسخ رسا و بی‌لکنت جوان مؤمن، مبارزه، آگاه و هوشمند این است که بله مشکلات وجود دارد اما من و فرزندان و هم‌میهنانم سالهای طولانی می‌خواهیم در این کشور زندگی کنیم پس درس می‌خوانم و مبارزه می‌کنم که مشکلات را برطرف کنم.» ایشان در ادامه به یک واقعیت مهم اشاره کردند و گفتند: «جوان ایرانی مورد کینه شدید دشمنان است که این واقعیت را باید همه جوانان ما بدانند.» حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین علت کینه‌توزی استکبار و کارتهای صهیونیستی مسلط بر آمریکا و اروپا

با جوان ایرانی، خاطرنشان کردند: «آنها با مسئولان ایرانی خیلی بد هستند اما با جوانان ایرانی بدترند چرا که بدون حضور و کار و انگیزه جوانان، کاری از دست مسئولان بر نمی‌آید و از اول انقلاب تا به امروز همین جوانها بودند که کارهای بزرگ را در جبهه‌ها و میدان‌های مختلف پیش بردند.» ایشان مسئولان کشور را به توجه و استفاده از جوانان توصیه کردند و افزودند:

«البته از جوانهای زیادی استفاده کرده‌اند ولی باید بیشتر استفاده کنند.»

رهبر انقلاب با نام بردن از جوانان مؤمنی که در میدان مدیریت، نظامی و علمی درخشیدند و به شهادت رسیدند، خاطرنشان کردند: «آن رشته نورانی همچنان ادامه دارد و در دوره معاصر شما نیز شهیدان حججی، صدرزاده، علی‌وردی، عجمیان و امروز هم انبوه جوانان ایرانی مسئولیت‌شناس موتور حرکت و پیشران کشور هستند.»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خطاب به جوانان گفتند: «راه روشن انقلاب و اسلام را با جدیت و با آرمان‌خواهی، امید و عقلانیت دنبال کنید.»





او که می‌آید حال و هوایم را چنان دگرگون می‌سازد که زبانم از بیاننش قاصر است. آنچنان غبار را از لوح وجودم می‌زداید که مثالش همچو مادری است مهربان که دست فرزند خاکی شده‌اش در مسیر زندگی را می‌گیرد و از سر عطوفت و مهر با نوازش، گرد و خاک و آلودگی را از تنش پاک می‌کند و انگار بعد از این پاکیزگی، فرزند بی‌گناه، تازه از بطن مادر خود به وجود آمده است، اما این بار خیزش قدمهایش با بهاری‌ترین روزهای سال همراه شده بود. انگار او آمده بود تا بهار را، بهاری‌تر کند و جانی تازه به آن بخشد. انگار آمده بود تا حقیقت این همه بهاری که گذشت و ما آن را ساده پنداشتیم و از آن گذر کردیم را فاش کند. به گمانم امسال لحظه‌ای آمدنش با خود گفته بود بهترین همراه برایم روزهای اولین فروردین است همان روزهایی که انسان‌ها دور سفره‌ی هفت سین جمع می‌شوند و یا مقلب القوب می‌خوانند و در انتهایش با گفتن حول حالنا الی احسن الحال از خدای خود، آرزوی تحول حال و روزشان را به بهترین شکل ممکن را دارند. می‌دانم که می‌دانید این عطرآگین‌ترین همراه بهار امسال چه بود، ماه رمضان را می‌گویم! همان ماهی که از دید من، حتی خود ماه هم در سی شب آن درخشنده‌تر می‌درخشد حتی اگر در آسمان پیدا نباشد همان ماهی که می‌آید تا حتی شده کمی

دلتنگی و فراق، بر تو نگریند؟! و چگونه گل‌ها شاداب بمانند؟! اصلاً چگونه شب گهواره آرامش شود؟! حال آن که دوست و همدم عاشق، جز صبوری نیست. اما مگر دلتنگی از تو، حریف صبوری می‌شود؟! ای یوسف گم‌گشته دل یعقوبی من.... چگونه بوی پیراهن تو را استشمام کنم؟! حال آن که تو همان یوسفی، اما من به یعقوب بودن خود شک دارم. من نه از دلتنگی و گریه‌های طولانی در فراق تو، نور دیدگانم را از دست داده‌ام و نه از غربت و مظلومیت تو، آشفته و پریشان گشته‌ام و نه در جست‌وجوی تو از خویشتن گذشته‌ام. نه شیخ کافی شده‌ام و نه سیدبن طاووس. حتی سید حلاوی هم نشده‌ام تا با قلمم برایت قصیده بگویم. آقای نیامده من... هر سلامی، جوابی واجب دارد و تنها دستاویز من، سلام و دعای بر توست؛ زیرا که تو خود گفته‌ای: لیس الامر بیدی؛ دعا کنید خداوند فرج مرا برساند. آری دعا، کلید ظهور توست.

سید حلاوی قصیده‌ای سرود و در ضمن آن از گرفتاری‌های شیعیان و درد، رنج، شکنجه و مصائب آن‌ها به پیشگاه امام عصر (ارواحنا فداه) شکایت کرده و این قصیده را در چندین مجلس خوانده بود. یکی دو نفر از اوتاد نجف اشرف در عالم رویا خدمت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) مشرف شدند. حضرت به آن‌ها فرمودند: بروید به سید حلاوی بگویید: سید! این قدر دل مرا مسوزان. این قدر سینه‌ی مرا کباب مکن. این قدر ناراحتی شیعیان را به گوشم مرسان. من از شنیدن آن متأثر می‌شوم... «لیس الامر بیدی»؛ کار در دست من نیست، به دست خداست. دعا کنید خداوند فرج مرا برساند.

دلمان، برای حقیقت وجودمان، آن خود اصلی و بی‌گناهمان، همان طفل تازه متولد شده‌ی بی‌گناه تنگ شود می‌آید تا مثل هر سال به ما فرصتی دهد تا خود را بهتر بشناسیم، از خود گمگشتیمان فاصله بگیریم و به خودشناسی برسیم. به راستی که هر کس خودش را شناخت خدایش را می‌شناسد. ماه رمضان می‌آید تا با گستراندن سفره میهمانی و رحمتش به ما یادآوری کند که خدایی هست و عاشق است، عاشق آن عطر پاک و سرشت خداآشنای هر بنده‌اش.

شاعر می‌گوید:

باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ



رقیه سلیمی

ID

زمستان رفت و بهار آمد؛ و باز هم تابستان می‌آید. بدون تو پاییز را چه کنم؟! زمستان بعد را چه کنم؟! راستی چه اندازه فصل‌ها آمده‌اند و رفته‌اند؟! حساب روزهایی که نبوده‌ای را داری؟! آقای من، گمان می‌کنم دیگر روزها شرمنده‌اند و خورشید دیگر خجالت می‌کشد بر زمینی بتابد که بوی ظهور تو را نمی‌دهد. و ستارگان چگونه چشم‌هایشان را به روی شب باز کنند، درحالی که روی ماه‌گونه‌ی تو را نخواهند دید. محبوب من! چگونه هزاران از



پرداخت و برادر او تیرداد، از دین داران مزدیسنی به شمار می‌رفت. علاوه بر این تیرداد اول، پادشاه اشکانی، در معبدی به نام ناهید (آناهیتا)، الهه ایران باستان، تاج‌گذاری کرد. علاوه بر آن در سراسر مغرب اشکانی، آیین‌های گوناگون سامی که اساس آن بر شرک و بت‌پرستی بود رواج یافت. در شمال بین‌النهرین، آیین‌های آشوری همچنان رایج بود. دین یونانی هم مانند فرهنگ یونانی بیشتر محدود به جامعه هلنی یا یونانی بود. بر اثر مرآده و ارتباط با خدایان یونانی در اغلب موارد خدایان ایرانی و یونانی همانند یا آمیزه‌ای از هم بودند. به عنوان نمونه: اهورا مزدا با زئوس، اهریمن با هادس، آفرودیت و هرا با آناهیتا، آپولو با میترا و شمش با هرمس شبیه به یکدیگرند. گذشته از خدایان و الهه‌های اصلی، هر شهر و گروه، برای خود خدایی انتخاب می‌کرد. از سوی دیگر مانند حاکمان سلوکی، پادشاهان اشکانی نیز در آثار هنری، خود را خدا نشان می‌دادند. به گمان، این رسم شایع‌ترین رسم مشترک پادشاهان بوده‌است. در دوره اشکانی، یهودی‌ها در تمام کشورهای آسیای غربی، متفرق بودند و توانستند مذهب خود را توسعه دهند. «فکر زروانی»، که در ایران از حدود قرن ۲ ق.م رایج شده بود، به «فلسفه زروان» یا «زمان بی‌کران» معتقد بودند و می‌گفتند که همه اشیاء، در حدود زمانه پدید آمده و ممکن نیست که از آن بیرون باشند. با توجه به سیاست تساهل مذهبی، نبود دین رسمی در شاهنشاهی اشکانی و حضور اقوام و ادیان مختلف در قلمرو اشکانیان، در این دوره، ادیانی همانند یهود، مسیحیت، بودایی و مندایی نیز در

بلاش یکم توجه بیشتری به دین زرتشتی شد. این شاه فرمان به جمع‌آوری متون پراکنده اوستا داد و از زمان او شاهان اشکانی بر یک روی سکه‌های خود تصویر آتشدانی را نقش می‌کردند. در این دوره نیز مانند دوره هخامنشیان دین‌های مختلف آزاد بودند و هیچ سخت‌گیری در این کار نمی‌شد. اکثریت مردم اشکانی ادیان زروانی و زرتشتی داشتند و ادیان دیگر مانند دین بودا، یهود و یونانی نیز پیروانی داشتند. در قسمت دیگر از عقاید دینی در دوران باستان، باید به برخورد مردمان با درگذشتگان آنان نگریست. همانطور که می‌دانید، تصور درباره دنیای پس از مرگ اشاره به نگاه دینی افراد دارد. الهه‌پرستان معمولاً جنازه‌های خود را با اموال و افراد دفن می‌کنند تا جسمشان در زیر زمین آزاد شود. مزدیسنی‌ها، مردگان خود را در هوای آزاد می‌گذاشتند تا طعمه حیوانات درنده یا کرس‌ها و زاغان شوند؛ اما اشکانیان اجساد اموات خود را دفن می‌کردند. ایشان غالباً لاشه مردگان خود را در خمره‌ها و تابوت‌های سفالی قرار می‌دادند و آن‌ها را به خاک می‌سپردند. پادشاهان اشکانی به اکثر ادیان احترام می‌گذاشتند. مثلاً به مغان، تکریم می‌نمودند و آن‌ها را در شورای سلطنتی خود می‌پذیرفتند. یکی از پادشاهان اشکانی به نام بلاش اول به گردآوری اوستا

در آغاز این پژوهش به عنوان دانشجوی تاریخ شما را مورد سوال قرار می‌دهم: آیا تاکنون به ادیان در دوران باستان فکر کرده‌اید؟ یا تصور شما این است که تمامی مردمان ایران پیشین زرتشتی بوده‌اند؟ آیا بر الهه‌گان ایرانی و یونانی شناخت دارید؟ پاسخ به تمامی این سوالات برای شما کمی آسان‌تر است اما در رشته تاریخ هر کدام از این سوالات به چندین بخش تقسیم شده و نظرات ده‌ها مورخ و بازدید از صدها یا شاید هزاران آثار باستانی را به دنبال دارد. پس بهتر است در یک سوال تقسیم‌بندی شده پرسیده شود: «مردمان و شاهان اشکانی چه دین و اعتقادی داشتند؟» شاید اولین پاسخی که به این سوال بدهید این باشد: معلوم است که به دین زرتشت بوده‌اند. با کمی تفکر می‌توانید بگویید: تأثیر عقاید یونانی هم نباید نادیده شود. اگر به این قسمت رسیده‌اید، پس آماده هستید که این سوال را تخصصی مورد بررسی قرار دهید. اولین بررسی را از نگاه ساسانیان انجام می‌دهیم: ساسانیان، اشکانیان را زرتشتی نمی‌دانستند و این حرف تا حدی درست بود، شاهان اولیه اشکانی به خدایان ایران باستان، میترا و آناهیتا گرایش داشتند و این در نام‌های آنان (مهرداد، مهران، مهرباز و...) مشخص است. همین‌طور که می‌دانید الهه‌گان ایرانی در مواجهه فرهنگ ایران و یونان در نظر مردم با الهه‌گان یونانی مانند زئوس شباهت‌های زیادی پیدا کرده‌بود اما از زمان



معدات ركوب نادر شاه أفسار. عدا هذا الموضوع، هناك لوحات لمعارك نادر شاه أفسار في هذا المتحف، وبالطبع سيفان لنادر شاه أفسار، ويمكنك أيّ ضاً زيارتهما. وموقع المتحف يقع في تقاطع شهداء قرب ضريح الإمام وهذا المتحف موجود تحت المساحات الموجودة أسفل قبر نادرشاه



فيه ومناظره الجميلة والخالبه. يمكن الوصول إلى هذه المنطقة عند نهاية شارع خواجه ربيع

كوه پارک

تم افتتاح منتزه جبل مشهد بمساحة ثلاثة أضعاف مساحة حديقة ملت في ال مرتفعات الجنوبية لمشهد وتعتبر هذه المنطقة مثل رتتي التنفس في مدينة مشهد تضم هذه الحديقة أكثر من مليون شجيرة وشجرة طبيعية وصناعية يعد مسار الدراجات والمطاعم المتنقلة والشال الصطناعي من بين مرافق الراحة والترفيه في هذا المكان الوصول إلى هذه الحديقة والمنتزه عند شارع فكوري في نهاية شارع دالوران وشارع النخيل.

باغ نادری

باغ نادری هو واحد من الآثار القيمة أحد الملوك الإيرانيين له الأكثر فخراً في مدينة مشهد. أمر نادر شاه أفسار ببناء قبر بالقرب من ضريح الإمام الرضا (ع) بسبب صداقة أهل البيت، وخاصة الإمام الثامن. تقع هذه الحديقة بالقرب من ضريح الإمام الرضا (ع) ومسجد جوهرشاد. تعرف حديقة نادری أيّ ضاً باسم حديقة المتحف نظراً لوجود متحف رائع هناك بجوار قبر نادر شاه أفسار.

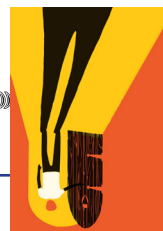
عندما تدخل حديقة نادری، فإن تمثال نادر شاه الرائع على حصان ومعه ثلاثة جنود مشاء سوف يجذب انتباهك.

يوجد في هذا المتحف، بعض من أفضل وأقدم الأسلحة النارية الإيرانية وجميع أنواع الأسلحة والمالبس القديمة والعسكرية والزي العسكرية في عصر أفسار إلى جانب

ایران مجال گسترش پیدا کرده و صاحب پیروانی شدند. مثلاً در مشرق فلات ایران، آیین بودایی از هند به خراسان سرایت کرد و معابد بودایی در آن نواحی برپا شد. پرستش مهر در نتیجه فتوحات اشکانی، در قرن اول قبل از میلاد، تا کشورهای باختر زمین، رسوخ کرد. میترائیسم، در قرن اول میلادی، با مذهب مسیحیت، رقابت شدیدی می کرد و به سرعت پیش می رفت و در قرن سوم، به سال ۶۷ ق.م، آیین مهر، از راه آسیای صغیر، در روم و اروپا نفوذ کرد و در نتیجه، امپراطور رم، بوسیله تیرداد، پادشاه ارمنستان، به آیین میترائیسم گرایید.

«انت وین؟»

مهديه على احمدی
ID



شانديز

يقع منتجع شانديز الصيفي على بعد ٣٨ كيلومتراً من مشهد خلقت الأنهار والوديان مناظر طبيعية جميلة في شانديز توجد هناك العديد من المتاجر لبيع الحرف اليدوية عند مدخل

شانديز

يتم الوصول إلى شانديز عند انتهاء شارع وكيل آباد والمرور في الجانب الأيمن من تقاطع شنديز - تورقبة

سدکارده

يقع هذا السد على بعد عشرين كيلومتراً من مشهد إلى قالت على نهر يسمى الكرده يعتبر مسار نهر كاردی من أجمل المنتجعات بتدفق المياة المستمر

برش کتاب

نرگس عارفخانی
ID



بانو! زمانی که با زمان ساختی، و با مسندنشینان و امر برای ایشان کنار نیامدی، و آنچه را که جاهلان می گویند، جاهلانه باز نگفتی، لاجرم به تبعید ابدی روح گرفتار خواهی شد - حتی اگر در کنج منزلی در شهری ساکن باشی- و اگر بر نپذیرفتن پای فشردی، آوارهات خواهند کرد یا به زندانت خواهند... انداخت و به دارت خواهند کشید

نویسنده: نادر ابراهیمی
اثر: مردی در تبعید ابدی

و احکام دین است؟ آیا اصلا فکر نمی‌کنید که برای تهیه چنین محصولاتی چقدر زحمت کشیده می‌شود؟ چقدر آلودگی ایجاد می‌شود؟ چقدر منابع مصرف می‌شود؟ آیا تو مسئول نیستی در برابر آن زحماتی که به هدر می‌رود و پایمال می‌شود؟ در برابر جهانی که بیهوده آلوده می‌شود؛ در برابر منابعی همچون آب! آن هم با وجود کم آبی، و تابستان‌های سوزان که برخی ساعت‌های طولانی در آن مجبور به تحمل تشنگی می‌شوند، به خاطر قطع آب به علت کم آبی؟ آیا گمان نمی‌کنی که تو و امثال تو و من، در برابر تشنگی کشیدن این افراد مسئولیم؟ آری!

تو مسئولی در برابر مرگ هزاران کودک قحطی زده. تو مسئولی در برابر ۶۹۰ میلیون گرسنه؛ تو نمی‌توانی خودت را مدعی دین‌داری بدانی اگر بدون توجه به این افراد به راحتی زندگی می‌کنی، مصرف می‌کنی و اسراف می‌کنی؛ و تو نمی‌توانی خودت را مدعی انسانیت و حقوق بشر هم‌نوعت که غرق‌اند در منجلاب فقر و گرسنگی، نمی‌اندیشی. شاید بگویی اگر من اسراف نکنم میلیاردها انسان دیگر چه که اسراف می‌کنند؟ میدانی!

حرفت متین است. اما بهتر این است تا ما رفتارمان را بر اساس آنچه که می‌دانیم واقعا درست است ترتیب دهیم نه بر اساس آنچه که دیگران در حال انجام آن هستند. بیا با علم به اینکه مصرف‌گرایی کاری ناشایست است تغییری در خود به وجود آوریم تا شاید بتوانیم در آینده نیز سبب تغییر دیگران شویم.

تفکر و عاقبت‌اندیشی داشته باشیم. اگر بخواهیم این مسئله را از نگاه دین و انسانیت واکاوی کنیم، آن چنان که همه می‌دانیم، این مسئله، مسئله‌ای مخدوش و باطل است. در دین بر اساس آیات و احادیث پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) که سرچشمه گرفته از جهان‌بینی و انسانی نیز هم با عقل سلیم و هم با بند و تبصره‌های قانونی و همچنین گزارش‌های جهانی امروز. برای مثال: گزارش «اکسفام» که در آن اعلام می‌دارد، در هر دقیقه ۱۱ نفر بر اثر گرسنگی در جهان می‌میرند. و همچنین گزارش «سازمان ملل» در سال ۲۰۱۹، تعداد افرادی که از گرسنگی رنج می‌برند را ۶۹۰ میلیون نفر در جهان دانسته. بگذارید کمی عمیق‌تر به این مسئله بپردازیم. فکر کنید که هنگام شستن برنج هر نفر یک دانه برنج را در سینک بیندازد. حالا به این فکر کنید که چقدر آدم در یک روز در جهان برنج می‌پزند، و چقدر برنج تنها در یک روز دور ریخته می‌شود؛ و حالا به این فکر کنید در طی یکسال این عدد به چند رقم می‌رسد و مسئله اینجاست که برنج‌های دور ریز بسیار فراتر از این‌هاست. و مسئله بزرگ‌تر این‌جاست که برنج تنها یکی از ده‌ها و صدها مواد غذایی است که در طی مصارف روزانه دور ریخته می‌شود. حالا فکرش را بکنید مواد غذایی قابل مصرف که تنها در ایران دور ریخته می‌شود، می‌تواند چند گرسنه را از رنج گرسنگی رهایی بخشد و چند نفر را از چنگال مرگ نجات دهد. پس آیا انجام این عمل که روزانه از همه ما بر می‌آید کاری شایسته است؟ کاری انسانی است؟ کاری مطابق با اصول



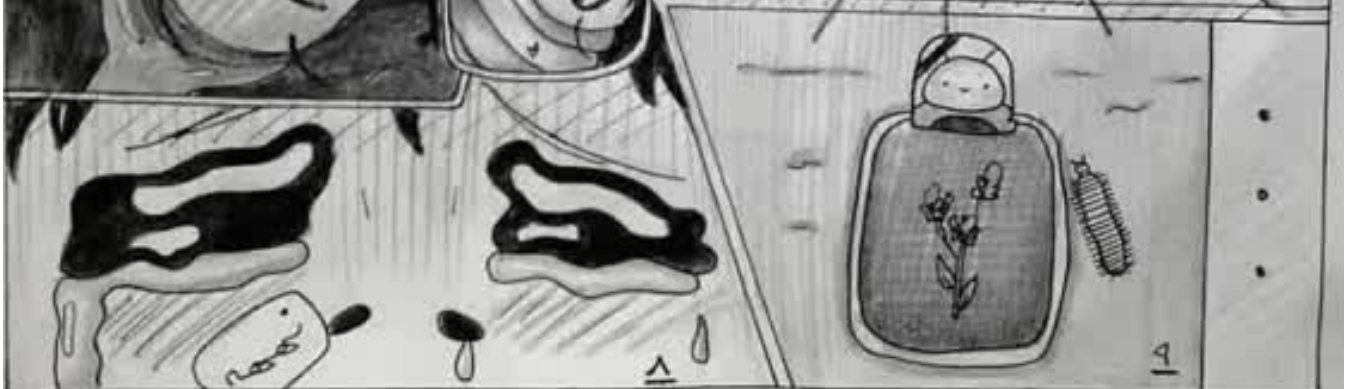
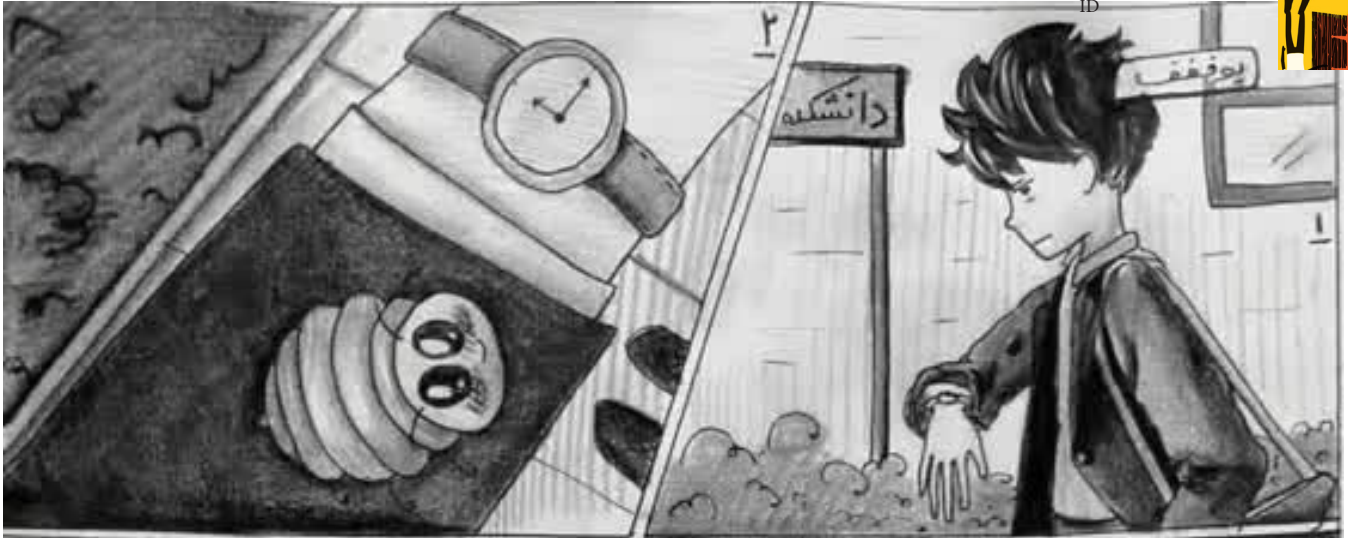
اسراف»

نگس عارف‌خوانی

ID

یکی از مسائل مهمی که مربوط به خوابگاهی‌ها می‌شود، و صد البته ایرانی‌ها و کل مردم این عالم، که جای بحث هم بسیار دارد، «اسراف» است (که در خوابگاه بسیار به چشم می‌آید) و ما به عنوان کسی که پذیرفته، بخشی از هویتش در غالب یک دانشجویست و آینده ساز این سرزمین است؛ باید به این مسئله نگاهی از روی







به بهانه‌ی آمار سرانه‌ی مطالعه‌ی ایرانیان: هر ایرانی سالی دو دقیقه!

راستش را بخواهید از حرف‌های تکراری خوشم نمی‌آید! از این رو نیاز نیست که خاطر نشان کنم بیماری کرونا با وجود میهمان ناخوانده بودنش، مزایایی هم در بر داشت. از کم‌تر شدن آلودگی هوا گرفته تا بالاتر رفتن سطح بهداشت عمومی و افزایش سرانه‌ی مطالعه.

آمار مطالعه‌ی ایرانیان به نوع خود یک طنز سیاه است. آمارهای عجیب و غریب از ۲ دقیقه در سال گرفته تا ۷۹ دقیقه در روز! طبق این آمار آخری، هر ایرانی ۲۱ دقیقه در روز قرآن میخواند. دیگر قضاوتش با شما.

از این اختلاف آماری فاحش گذر کنیم، چون به نظرم چیزی که زیاد است تفاوت است! همگی می‌دانیم که تا رسیدن به آمار کشورهای پیشرفته راه درازی در پیش است. اون ته صفا! آره با شما هستم، مخالف نبود؟

خلاصه تصدقتان شوم این همه راه شما را تا این جا نکشانده‌ام که چهار تا آمار غیر قابل اعتماد تحویلتان دهم و بروم یا حتی قصد توجیهش را داشته باشم.

علت‌هایش را از گرانی کاغذ گرفته تا وضع اقتصادی بد و نابسامان بر اذهان ما مثل آفتاب مرداد ماه روشن است!

می‌خواهم بگویم که نقش ما به عنوان یک دانشجو و یک آینده‌ساز، وسط این بازار شام چیست؟

خب حقیقتاً در اینجا دستمان خالی است. چون آماری مشخص از سرانه‌ی مطالعه‌ی دانشجویان ایرانی وجود ندارد و اگر هم هست همگی مربوط به مطالعه‌ی درسی است. تعجبی هم ندارد ما دانشجویها معمولاً آمار بده نیستیم! (البته شاید هم آمارگیرهای جذابی سراغمان نمی‌آیند).

در این آشفته بازار یک راهکار عملی چاره‌گر است. راهکار بنده گرچه کشف جدیدی نیست، اما کار راه انداز است: روی آوردن به پادکست و کتاب‌های صوتی!

راهکاری قدیمی، اما طلایی است. (۱) فرقی نمی‌کند که با شیوه‌ی چاپی

کتاب‌ها راحت‌تر باشید یا صوتی. تمام آدم‌ها حتی بیل‌گیتس‌ها هم زمان مرده در روزشان پیدا می‌شود.

زمانی که منتظر مترو هستید و سعی می‌کنید تا جای ممکن از بویابیتان استفاده نکنید یا در میدان علوم دقیقه‌ها منتظر اتوبوس هستید، زمانی که در صف سلف با چشم به دنبال یک دوست و آشنا هستید تا با کمکش توی صف بزنید و هزاران موقعیت دیگر...

از نتیجه‌اش شگفت‌زده خواهید شد. این که چقدر زمان مرده دارید و چه قدر کتاب می‌توانید در همین حین گوش دهید. اعتماد به نفستان هم کلی زیاد می‌شود چون هم حس مفید بودن دارید و هم می‌توانید کلی پز بیاید که فلان کتاب‌ها را خواندید.

کتاب‌های صوتی فوق‌العاده‌ای وجود دارد که می‌توانید در اپلیکیشن‌هایی چون پادکچه، فیدیبو و فراکتاب و... دانلودشان کنید. اما پادکست چطور؟

اگر از آن‌هایی هستید که تا به حال پادکست گوش نداده‌اید باید بگویم خوشا به حالتان! البته نه از این بابت که تا به حال در این امر کاهلی کرده‌اید بلکه به این خاطر که لیستی از بهترین پادکست‌های فارسی که خودم آزمون و خطایشان کرده‌ام را در اختیار دارید.



پادکست‌های خوب برای دانشجوهای خوب:

- ۲ رادیو راه (رشد و توسعه فردی روان‌شناسی)
- رادیو تراژدی (روایت زندگی شخصیت‌های تاریخی)
- ۳ جافکری (رشد و توسعه فردی، سبک زندگی)
- بی پلاس (خلاصه کتاب‌ها)
- ۴ هلی تاک (روان‌شناسی)
- صلح درون (روان‌شناسی)
- رادیو مرز (مسائل اجتماعی)
- چنل بی (روایت داستان‌های واقعی)
- رادیو کار نکن (روایت مسیر شغلی افراد)
- ۵ کتاب باز (معرفی کتاب و صحبت با افراد سرشناس)
- ۶

پی‌نوشت:

(۱) Old but gold

(۲) با گویندگی مجتبی شکوری یکی از بهترین‌های این عرصه که احتمالاً معترف حضورتان باشد.

(۳) بر هر خواننده‌ای واجب است که حداقل اپیزود چهارم از این پادکست (ارباب کیخسرو شاهرخ) را بشنود. از طرفی خوراک بچه‌های انسانی هم هست. می‌توانید کلی تحقیق و ارائه‌ی درست و درمان از آن‌ها در آورید. خیلی هم جذاب ارائه شده و رو دست ندارد.

(۴) کتاب‌های غیر داستانی را آن‌قدر جذاب خلاصه ارائه دادن سخت است. اپیزود ۵۷ با نام «دلایل خوب برای احساس‌های بد» رو از دست ندهید.

(۵) پادکست «کار نکن» داستان آدم‌هایی که با شغلشون زندگی می‌کنن. آدم‌هایی که وقتی سر کارشون هستن، لازم نیست مدام به ساعت نگاه کنن که کی کار تموم می‌شه و وقت زندگی کردن می‌رسه.

(۶) یک برنامه‌ی تلویزیونی پر از کارشناس‌های آدم حسابی در هر زمینه‌ای که حسابی ذهن شما را با اطلاعات مفید مشغول می‌کند.



چمدونم سنگین تر از چیزی بود که فکرش رو می کردم، هر لحظه حس می کردم از سنگینی زیاد ممکنه دستش از جا کنده بشه! نمی دونم این وجیه کجا گیر کرده بود که حتی جواب تلفنش رو هم نمی داد، الان واقعا به کمکش احتیاج بود اما نمی دونم داشت از زیر کار در می رفت یا واقعا دستش بند بود که نیومد کمکم!

من و وجیهه از دبستان همدیگه رو می شناختیم، در واقع یکی از کسایی بود که توی کلاسای اول تا دوازدهم روی یکی از صندلی ها می دیدمش، نمی تونم بگم دوست جون جونیم بود اما خوب به عنوان یه آشنا تو این زمان و مکان هیجان انگیز و محیط به نظر پرشور و فوق العاده، به درد بخور بود. خلاصه خانم سروکلشون پیدا نشد و با مامانم همه ی وسایل رو تا یه جاهایی کشوندیم.

اصلا مامانم رو درک نکردم که اون همه وسیله برای یه زندگی موقت چهارساله به چه کارم می اومد!

بله بالاخره رسیدم به آلونک خودم! یه دمپایی قرمز گل دار مانع بسته شدن در شده بود که البته حس می کنم از قصد اون جا گذاشته شده تا در بسته نشه و تازه واردایی مثل من مجبور به در زدن نشن، یه نگاه دیگه به شماره ی سوئیت انداختم که مطمئن بشم درست اومدم، بله همون سوئیت صد و دویی بود که باید می بود و بعد وارد شدم.

چشمم به چشم دخترایی افتاد که روز میز مستطیلی شکلی که تو سالن بود ولو شده بودن و با دیدن

ما که البته حس می کنم بیش تر تاثیر ورود مامانم بود، خودشون رو جمع و جور کردن

تیپشون واسم عجیب بود و همون اول مشخص بود زیاد باهاشون حال نمی کنم، سلام کردم و اونام یه جواب خشک و مزخرفی تحویلیم دادن ولی به هر حال برای من اهمیتی نداشت چون خود محیطش بهم حس خوبی می داد و زیاد مهم نبود که با کیا می خوام سر کنم. یا شاید حداقل تا اون لحظه این طوری حس می شد!

ولی در کل حوصله ی آدما رو نداشتم از اول هم همین بود. برای همین هم برخوردم مثل خیلیای دیگه نبود، به نظرم روبه رو شدن با یه محیط که نیاز به کشف داشت و یه جورایی کمک می کرد به مستقل شدن، چندان نیاز به آبغوره نداشت.

شایدم به قول مامان، من آدم درست و حسابی ای نبودم! با خوش حالی مامان و بابا رو بدرقه کردم،

مامانم آخرش مشخص بود که بغض کرده و نگرانه اما من به روی خودم نیاوردم و با لبخند به سمت ماشین راهیش کردم، البته یه مادر ابرونی رو نمی شه بدون گوش کردن نصیحتاش روونه کرد که بره و باید حداقل تظاهر کنی که هرچی می گه درسته و انجام می شه، بعد با گفتن یه چشم و بستن در ماشین و تگون دادن دست به نشانه ی رهسپاریشون، همه چی تموم شد.

دلم واسشون تنگ می شد اما احساسات من در حدی نبود که سریع بزخم زیر گریه!

یه جورایی شخصیت پوکر مانندی درونم نشسته و همه هم برچسب بی احساس بودن بهم می زنن

اما خوب دست خودم نبود، چی کار می تونستم بکنم وقتی نمی تونم

زیاد احساسات نشون بدم. به هر حال مامان و بابا رفتن و دیگه اثری ازشون نیست.

الان فقط منم و دو جنبه ی خوب و بد ماجرا، جنبه ی خوبش این محیطی بود که قبلا تو ذهنم خیلی تجسمش کردم و دوست داشتم زودتر ببینمش و الان درونش قرار گرفتم و از طرف جنبه ی منفیش هم یه ماسماسکی که دیگه کفرم رو درآورده بود!

واقعا این بشر از منم سنگدل تره! چرا جواب پیامک هامم نمی ده! تقریبا یک ساعت از آخرین پیامی که بهش دادم گذشته بود و هنوز جوابی دریافت نکرده بودم، از طی کردن طول و عرض راهرو با قدمام کلافه شدم، سعی کردم برگردم به اتاقم.

در واقع جایی که قرار بود زندگی کنم یه سوئیت بود با سه تا اتاق، اتاقا هم مثل سوئیت با شماره هایی از هم تفکیک می شدن، البته نام گذاری اونا چندان ماهرانه به نظر نمی اومد و شماره ی خود سوئیت با یه ممیز کنارش می شد شناسنامه ی اتاق.

من تو اتاق صد و دو ممیز یک بودم،

بچه های دو اتاق دیگه اومده بودن و همون طور که گفتم زیاد از دید من جالب نبودن، اما اتاق من کسی نبود جز سه تا چمدون به اندازه های کوچیک و بزرگ و کارتونهایی که دهنشون با چسب بسته شده بود تا محتویات درونشون رو لو نندن، اما اثری از آدمی زاد نبود و چه به تر که نبود! به تره تا فرصت هست یه کم دراز بکشم چون واقعا خسته کننده بود هم طول راه و شش ساعت زندانی شدن تو قوطی حلبی چهار چرخ، هم کشوندن وسایل تا این جا با هزار زحمت به خاطر قال گذاشته شدنم توسط رفیق آشنا!



رنگارنگ تو طول و عرض تشک! دفترچه‌های فنی ساده در اندازه‌های مختلف با جلد‌های رنگی متنوع مثل قطعه‌های پازل از ابتدای تشک تا انتهای اون با نظم چیدمانی زیبا و حیرت‌آوری کنار هم روی ابر تشک قرار گرفته بودن

سیم‌های ذهنم بیش‌تر از قبل گره خورد! یکم گیج شدم ولی به خودم اومدم تا دقیق‌تر نظاره کنم. شایدم به‌تر بود برم پایین تخت و از اون‌جا کارآگاه‌بازیم رو شروع کنم، همین کار رو کردم.

واقعا جذاب بود!

این دفترچه‌ها مال کی بود؟! چرا این‌جا قرار گرفته بودن!؟

وقتی با دقت بیش‌تری نگاه کردم یه قسمت خالی روی ابر تشک توجهم رو جلب کرد.

جای یه دفترچه با اندازه‌ی متوسط خالی بود!

انگار کسی که داشته اینا رو باهم جور می‌کرده یه قطعه از پازل رو گم کرده و کار رو ناتمام گذاشته، حتی رنگ دفترچه‌ها هم از الگوی خاصی پیروی می‌کرد که یه منظره‌ی زیبا رو به نمایش گذاشته بود!

اولین دفترچه‌ای که بالای تشک قرار گرفته بود و جلدی به رنگ شرابی روشن داشت رو برداشتم، روی جلدش یه حرف با ماژیک قرمز نوشته شده بود!

نگاهی به بقیه‌ی دفترچه‌ها انداختم، روی جلد هر کدام از اونا هم یه حرف نقش بسته بود! برای رهایی ذهنم از زندان سردرگمی به‌تره برم سراغ باز کردن دفترچه‌ای که روی کف دستم خوابیده، سعی کردم پوشش دفترچه رو کنار بزنم که یهو...

ادامه دارد...

از شانس گندمم تخت‌های پایین رو گرفته بودن و مجبور بودم برم تخت بالا، رو تختیم رو از کاورش درآوردم، پامو گذاشتم روی اولین پله‌ی تخت برای بالا رفتن.

چهره‌ی تشک تهوع‌آور بود!

ولی چاره‌ای نبود، باید روتختی رو پهن می‌کردم،

وقتی با بی‌میلی پاهام رو روی تشک گذاشتم حس مورمور شدن بهم دست داد،

هر قسمت از تشک که پا می‌ذاشتم انگار دندان داشت و کف پاهامو گاز می‌گرفت.

عجیب بود!

آخه مگه داخل یه تشک جز یه ابر نرم چیز دیگه‌ای هم می‌ذارن! این‌طور که معلومه احتمالا محتویات تشک جز ابر با چاشنی کرم‌های حلقه‌ای یا شایدم زنجیرهای بهم بافته مخلوط شده بود

البته ذهنم انگار دچار خوددرگیریه!

آخه این همه کرم زیر تشک منطقی نیست، بعدم چیزایی که زیر پام حس می‌شد حلقه‌مانند بود ولی سفت بود پس اگه کرم بود باید صدای له شدنشون زیر پام شنیده می‌شد

اه چندشم شد!

و تصور دومم هم منطقی نبود.

این‌جا خواب‌گاهه، تیمارستان که نیست نیاز به زنجیر باشه برای بستن دست و پای دانش‌جوها!

البته الان که فکر می‌کنم مورد دومی چندان هم غیر منطقی نیست، شاید بعدا نیاز بشه!

دست از تخیلات مزخرفم برداشتم و سعی کردم با واقعیت روبه‌رو بشم. ملحفه‌ی روی تشک با یه زیپ از ابرش جدا می‌شد، شروع کردم به باز کردن تشک و با دیدن چیزایی که داخل تشک بود به‌کل تصوراتم از هم پاشید!

این همه دفترچه‌های فنی



معرفی کتاب

فاطمه سلیمانی

ID

نورا سید، نوزده سال پیش از اینکه برای مردن تصمیم بگیرد، درگرمای کتابخانه‌ی کوچک مدرسه هزلدون، واقع در شهر بدفورد روی میز پایه کوتاهی نشسته و

به صفحه‌ی شطرنج خیره بود

خانم ام، کتابدار مدرسه، باچشمانی درخشان، گفت: نورا، عزیزم، طبیعیه که نگران آیندت باشی

طبیعیه که نگران امتحانات باشی، اما نورا تو میتونی هرچیزی که می‌خوای بشی. به همه‌ی این احتمالات فکر کن.

این خیلی هیجان‌انگیزه

شاید تمام زندگی‌ها اینگونه بود. شاید صاحبان کامل‌ترین و ارزنده‌ترین زندگی‌ها هم چنین حسی را تجربه می‌کردند.

لحظه‌های زودگذر از زیبایی و شگفتی را درمیان ناامیدی کشمکش یکنواختی و آسیب‌بی‌اندازه تجربه می‌کردند

شاید تنها معنای ارزشمند این بوده است که از دریچه‌ی چشم دنیا به خودش نگاه کند. شاید عدم موفقیت و علت شوربختی او برادر و پدر و مادر او نبودند بلکه در وهله‌ی اول انتظاراتشان مشکل اصلی به حساب می‌آمد حقیقتا هیچ چیز درباره‌ی این مسئله نمی‌دانست؛ اما

در آن دقایق چیزی را درک کرد. بیش از هر زمان دیگری، عاشق پدر و مادرش بود که حالا آن دورا بخشیده بود

نوینسند: مَث هیگ

اثر: کتابخانه‌ی نیمه‌شب

Attitude

حوریہ نجف پور
ID



IF

you can enjoy every page, you won't merely hang your emotions on the last page, then you are a real reader. For life is the «in-between,» it is all the emotions, the good and the bad. Living is the challenges, the triumphs, the losses and the come backs from smoking ash... the last page, well, that was never the end of the story, yet another in-between, only an in-between when the author chose to stop telling. Consequently, reading a book is not the end of your journey.

Taking a look at the listed materials regarding books, we may come up with two important announcements; 'the Books That If You Had More Than One Life You Would Certainly Also Read, But Unfortunately Your Days Are Numbered.' - at the first glimpse, I saw the words twinkling in their little town below my imagination though I might have been ignored it easily, I deeply pondered. I think this is the promise that a truly EFFECTIVE book fulfills. When you once read a book, if

any literary aspect, it's hardly possible for you to face the profound meaning behind it or at list follow the story-line thoroughly. What happens in the second reading is that your mindset goes along to the structural or degage adventure. As a result, your passions, attitudes, POV, even your character would be linked to single moments of the book. This came into view when I read pride & prejudice for the second time. I considered myself in its character's shoes to see what I may conclude through that specific occasion. What if I was the protagonist? Do my parents hold the same ideas? - considering how my days are numbered I couldn't bring the process to an end.



'the Books You've Been Planning to Read for Ages' - I was always looking for a time to read The Grapes of Wrath, partly its due to our professor's fascinating narration and partly because of its nature, a nearly mystical portrait of labors' struggles to survive in depression-hit dust bowl America- James Joyce's masterpiece.

Why a figure like Hemingway should've been suggested Wuthering Heights? For the reader to distance himself from the pseudo-intellectuals or pretended reality. The book is dark, troubling and deeply tragic, that draws the reader into a strange and compelling world. As Alister McGowan also referred to, "this is a book about the passion we dream of feeling ripped apart by and the madness we're frightened we'd get." Interestingly, Emily creates characters that fit no literary pattern and observe no conviction indicating that distance + wild passion, unnatural obsession.

Having a list of what an author suggested among others' works is the lit candle to pave the way for your progress. Some of the books may not provide you with any literary or philosophical idea but to enjoy. Some have the potentials to carve their massages on your mind. Few books might make you burst into tears (out of emotions of course) and in contrary few may raise no passion. But how we look at their connections is substantially rooted in our attitude toward their both writers and the works

«فضای مجازی»

زهرا ابراهیمی

ID



من به عنوان یک جوان امروزی به انواع رسانه‌ها دسترسی دارم. این وفور نعمت در کنار مزیت‌هایش، مخرب هم هست.

به عنوان مخاطب، ناگهان با حجم عظیمی از اطلاعات روبه‌رو می‌شوم. اطلاعاتی که صحت و سقم‌شان خیلی مشخص نیست. از جمله کانال‌های تلگرام، اپتا، پست‌های اینستاگرامی و سایت‌های فراوان اینترنتی که گاهی حامل اخبار دروغ یا تحریف شده‌اند که به مرور اعتماد را خدشه‌دار کرده‌اند؛ در نتیجه ممکن است مطلب صحیح هم به ویروس شک، آلوده شود.

با چالش دیگری هم درگیرم. با خود می‌گویم هر رسانه‌ی خبری کم و بیش در راستای اهداف خود و اقتناع‌سازی مخاطبین خاصش، محتوا ارائه می‌کند. به ندرت داریم خبری که خام و بی‌طرفانه منتشر شود. قبول دارم که این ذات هر رسانه و خبرنگار است، اما من نگران تاثیر ناخودآگاه آن هستم. اگر خبر خام، صحیح و دقیق عرضه شود، شاید ذهنم با تحلیل آن و چیدن پازل بتواند سوگیری درست را داشته باشد.

فراوانی منابع اطلاعاتی هم بحث دیگری است. در این دریای مطالب، فرصت و قدرت تحلیل از دست می‌رود.

مسئله دیگر این که من به عنوان یک جوان امروزی حرص دانایی دارم. دلم می‌خواهد که در هر زمینه‌ای بخوانم و بدانم. از طرفی وقت آن را ندارم. در قدیم می‌گفتند ابن سینا در نوجوانی همه علوم روزگارش را بلد بود. اما در این عصر که پیشرفت علم به ماشین ترمز بریده می‌ماند، حتی بزرگترین دانشمند هم نمی‌تواند این ادعا را بکند. پس یا باید در یک یا چند حیطه غور کنم و از سایر حیطه‌ها باز مانم؛ یا این که به همه اطلاعات اما سطحی پردازم. این قضیه اثر منفی دیگری هم دارد. انسان هرچقدر هم

اما هرچه که هست یکی از دغدغه‌های اصلی‌ام شده و دارد آسیب می‌رساند. کم‌کم باعث پریشانی ذهن، کاهلی، افسردگی و کسالت می‌شود.

خیلی به مدیریت زمان و مدیریت امکاناتم فکر می‌کنم. اصلا مدیریت در هر زمینه‌ای از واجبات است. البته که نظارت حکومت بر رسانه‌اش و خانواده بر فرزندان‌ش هم لازم است. به عنوان فردی که به خود اهمیت می‌دهم، لازم می‌دانم که سواد رسانه‌ایم را بالا ببرم، تا بتوانم درست از این فضا استفاده کنم و از آسیب‌های روحی و جسمی‌اش در امان باشم. باید تلاش کنم روش استفاده را بیاموزم تا از مزایا سود ببرم و از مضرات پیشگیری کنم.



«سخن سردبیر»

هر چه انسان بیشتر خودش را می‌شناسد و از ابعاد وجود خود و خلیقاتش بیشتر شناخت کسب می‌کند یا حتی خودش را قبول می‌کند با تمام عناصر و خواصی که درو جمع شده، روز به روز احساس رضایت، اعتماد به نفس، عزت نفس و حتی احساس قدرت می‌کند؛ گویا نیرویی درونی از او بر می‌خیزد که توانایی انجام هر کاری را دارد و زندگی او در میان دست‌های خودش قرار می‌گیرد. او استوارتر حرکت می‌کند و مسیر را طی می‌کند، کم و بیش بی‌نیاز می‌شود و گام‌هایش را محکم‌تر می‌گذارد. ریحارد باخ: تو نیاز داری که به شناختن خود ادامه دهی؛ هر روز کمی بیش‌تر از روز پیش.

«سخن صاحب امتیاز»

در رهسپار عمر همیشه مهربان باش.

«سخن مدیر مسئول»

هر کس خودش را بشناسد خدا را شناخته است. یک جمله‌ی به ظاهر ساده، اما بسیار عمیق و ارزشمند که در همه‌ی کتب درسی خوانده‌ایم و آن را در حد حفظیات تقلیل داده‌ایم!

به راستی آدمیزاد، این موجود پیچیده‌ی شگفتی‌آفرین کیست که امانت الهی در وجودش تعبیه شده؟ آیا به راستی هویت ما به عنوان یک انسان، در نسبت‌ها و روابط ما با دیگران و جهان پیرامون و موارد انتسابی و اکتسابی تعریف می‌شود؟ یا چیزی فراتر از این هستیم؟

آیا تکامل استعدادهای جسمانی و حتی روحانی ما نقطه‌ی اوج انسان است یا همچنان ادامه داریم و مسیری برای رفتن هست؟

sanad
 اخبار و اعلان های خانه نشریات
 آرشیو کامل نشریات دانشجویی
 نحوه دریافت حمایت مالی
 نحوه درخواست مجوز نشریه
 نحوه شرکت در جشنواره نشریات
 نحوه ثبت آرشيو نشریه
 اسناد و آئين نامه ها • دستور العمل نشریات دانشگاهی
 اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات
 لیست نشریات فعال
 در سایت سند • sanad.um.ac.ir

هیئت تحریریه: خانم ها
 - اسما عارضي - زهرا ابراهیمی -
 فاطمه صفار - مهدیه علی احمدی
 - نرگس عارف خوانی - ثنا تمجیدی
 - اکرم هادی نیا - فاطمه سلیمانی -
 سعیده خردمند - فاطمه جعفرپور
 - حوریه نجف پور - آیدا کامران -
 رقیه سلیمی - ملیکا ملازاده - ساره
 زلفی زاده زینب اخلاقی امیری -
 فاطمه حامدی



صاحب امتیاز: علی ملکی
مدیر مسئول: فرزانه تیزابی
سردبیر: بهاره دادی بهلولی
تیم طراحی:
هادی ذوالفقاری، علی ملکی

